

مجله زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال چهارم-بهار و تابستان ۱۳۸۵

سیمای ناصر خسرو پیش از تحول روحی

دکتر مریم السادات اسعدی

دانشگاه پیام نور مهریز یزد



چکیده

برخی محققان که راجع به ناصر خسرو سخن گفته اند، زندگی این بزرگمرد را با توجه به فراز و فرودهایش به دوره هایی تقسیم کرده اند. در اکثر این تقسیم بندی ها، دوره نخست، مربوط به زندگانی این شاعر سترگ پیش از دگم‌گونی فکری و تحول روحی است که در چهل و دو سالگی حادث شده است. در بیشتر آثاری که در شرح احوال ناصر خسرو تالیف شده، در مورد این بخش از دوران حیات شاعر، مطالبی که بیشتر بر سر زبانهاست چون شغل دیوانی، زندگی درباری، خوشگذرانی و باده‌گساری و مطالبی پراکنده که از برخی اشارات شاعر در دیوان و سفرنامه، دریافت می‌شود، ذکر گردیده و بحث مستوفی و مجزایی در این زمینه صورت نگرفته است. از آنجا که این دوره زمانی، تقریباً نیمی از عمر شاعر را در بر می‌گیرد و به قول آقای دکتر دبیر سیاقی در مقدمه سفرنامه، درباره مبدأ اعتقادات ناصر خسرو باید براساس رفتار، اعمال، اندیشه ها و سخنان بازمانده از دوره اول و درم زندگی او سخن گفت، (ناصر خسرو، ۱۳۷۰، مقدمه دبیرسیاقی: ۲۶) لذا نگارنده بر آن شد با مطالعه برخی آثار شاعر چون دیوان و سفرنامه که در آنها خود گهگاه به وضع گذشته و احوال پیشین خود اشاره و گاه اعتراف می‌کند، با ارائه شواهدی به ترسیم سیمای این شاعر گران سنگ در دوره نخست حیات بپردازد.

واژگان کلیدی: ناصر خسرو، شخصیت، تحول روحی، سیمای

مقدمه

ناصر خسرو، شاعر نامدار قرن پنجم، سخنوری است که صداقت و صراحت گفتار در اشعارش موج می زند. او نه تنها به صراحت خطاب به دشمنانش لب به سخن می گشاید، بلکه به همین گونه راجع به احوال خود در جوانی و پیش از تحول درونی سخن می گوید و از اعتراف به آنچه در آن دوران مرتکب شده ابایی ندارد. در سفرنامه نیز از قول پیغمبر (ص) نقل می کند: «قولوا الحق و لوعلى انفسکم» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۲)

در این نوشتار، با بهره گیری از آنچه ناصر در آثار خود بدانها اشاره می کند و بررسی ابعاد مختلف زندگی او، سعی می کنیم تصویر روشنی از چهره و شخصیت ظاهری و باطنی این شاعر در دوره یاد شده ارائه دهیم. برای نیل به این مقصود، سخن گفتن از موضوعاتی چون موقعیت اجتماعی، وضعیت جسمانی و روحی، مشغولیت ها و ویژگی های اخلاقی و شخصیتی و ... ضروری می نماید. از این رو، تحت عناوین جداگانه درباره هر یک صحبت خواهیم کرد.

۱- چهره ظاهری و وضعیت جسمانی

هنگام سخن گفتن از کسانی که آنها را دیده ایم، ناخود آگاه چهره آنان در ذهنمان نقش می بندد. در اینجا نیز اگر بتوانیم شمایی هرچند ناقص از سیمای ظاهری ناصر خسرو را بر اذهان تصویر کنیم، دوستدارانش را خالی از لطف نیست. آن گونه که از سخنان ناصر بر می آید، او در جوانی از هیكلی درشت و تنومند، قامتی افراشته، صورتی زیبا، گونه هایی گلگون، موهایی بغایت سیاه و چشمانی بسیار بینا و پرسو برخوردار بوده است. ابیات زیر مؤید این مدعاست که در برخی از آنها از پیری و از دست دادن طراوت جوانی شکوه می کند:

خمیده گشت و مست شد آن قامت چو سرو بی نور ماند و زشت شد آن صورت هژیر

(دیوان: ۱۰۳)

نغم چون نال بود و جسمم چون کوه کوه شد آن نال و نال که به تبدل

(دیوان: ۳۴۱)

تازه رویم به مثل لاله نعمان بود کاه پوسیده شد آن لاله نعمانم

(دیوان: ۱۹۶)

- گفتم که مرا نفس ضعیف است و نژدست منگر به درشتی تن وین گونه احمر
(دیوان: ۵۱۱)
- تا بر سرت نگشت بسی تیر و نوبهار چون پر زاغ بود سرو قامت چو تیر
(دیوان: ۱۰۱)
- تیره است و مناره می نبیند آن چشم که موی دیدی از دور
(دیوان: ۳۱۹)
- علاوه بر این سفرهای طولانی ناصر خسرو نیز روشن می‌سازد که او دارای بدنی سالم و نیرومند بوده است.

۲- وضع روحی

گرچه ناصر خسرو در پیری، به شادی دوران جوانی و روحیه با نشاط خود اشاره کرده با حسرت از آن دوران یاد می‌کند، اما به نظر می‌رسد این شادی‌ها بیشتر مربوط به زمانی است که او بسیار جوان بوده و در غفلت و بی‌خبری به سر می‌برده و هیچ دغدغه‌خاطری نداشته، همچنین شورانی که در دربار غزنویان مخصوصاً معبود غزنوی از احترام و منزلت والایی برخوردار بوده است. ابیات زیر اشاره به شادی و نشاط روزگار جوانی او دارد:

- آن روز قسوی و شاد بودم و امروز ضعیف و سوگوارم
(دیوان: ۱۷۲)
- ای گشت زمان زمن چه می‌خواهی؟ نیزم مفروش زرق و روباهی ...
همراه شدی تو با من و یکسر شادی و نشاط و روز برناهی
(دیوان: ۱۰۵)
- شاد مبادا جهان هگوز که او کرد شادی و عز مرا بدل به غم و ذل
(دیوان: ۳۴۱)

در پی مرگ معبود غزنوی، روی کار آمدن محمد و افول دولت غزنوی و گسترش قدرت سلجوقیان، ناصر به خدمت امیر سلجوقی در می‌آید؛ اما گویا خان سلجوقی آن طور که شاعر انتظار داشته با او برخورد نمی‌کند. (دشتی، ۱۳۶۲: ۱۶۶) به گفته علی دشنی، ناصر «نه تنها حسن استقبالی نمی‌بیند، بلکه با نوعی بی‌اعتنایی و تحقیر روبرو می‌شود». (همان: ۵۹) روح شاعر

تحت تأثیر بی‌اعتنایی‌های امیرسلجوقی چغری بیگ، آزرده گشته و این آزرده‌گی او را به تفکر و آمی دارد. این امر نقطه عطفی است در تحول فکری ناصر (همان: ۱۶۸)

ناصر خسرو، بارها در دیوانش انزجار و نارضایتی خود را از غلبه ترکان سلجوقی بر خراسان، که آنها را در این امر محق نمی‌داند، ابراز کرده است: می‌توان گفت از روحیه شاداب و پرنشاط شاعر در انتهای دوره نخست زندگی او که مصادف با این دوران است، خبری نیست. البته علاوه بر برخورد نامناسب خان سلجوقی که موجبات غم و اندوه ناصر را فراهم آورده، بحران‌های روحی ناشی از شک و تردید شاعر نسبت به معتقدات مذهبی او را نیز نباید از نظر دور داشت. بیت زیر، اگرچه مربوط به هنگامی است که شاعر سفر خود را برای دستیابی به حقیقت آغاز کرده، اما از نظر زمانی با دوره مورد بحث ما چندان فاصله ندارد و از روحیه ناشاد شاعر خبر می‌دهد:

گفتم که مرا نفس ضعیف است و نژدست
منگر به درشتی تن و ین گونه احمر
(دیوان: ۵۱۱)

نکته قابل ذکر دیگر آن است که در خواب معروف ناصر خسرو، آنجا که کسی خطاب به او می‌گوید: «چند خواهی خوردن از این شراب...» ناصر جواب می‌دهد: «حکما جز این چیزی نتوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۲). پاسخ ناصر بیانگر این حقیقت است که شاعر از غم و اندوه رنج می‌برده است.

۳- وضع مالی

گرچه ناصر خسرو در دیوان مکرراً به رفاه و آسایش خود در جوانی به واسطه برخورداری از ساز و برگ دنیایی و اسباب تجمل، اشاره کرده، اما به نظر می‌رسد از نظر مادی همیشه کاملاً تأمین نبوده و آن‌طور که خود می‌گوید، همواره منتظر بوده تا توانگران او را چیزی آرند:

چشم همیشه مانده به دست توانگران
تا اینت پانذ آرد و آن خز و آن حریر
(دیوان: ۱۰۲)

شاید شاعر در بیت فوق به رشوه‌گیری‌های خود در جوانی اشاره می‌کند که باز می‌تواند گواه آن باشد که او به داشته‌ها قانع نبوده است. ذکر این نکته لازم است که ناصر خسرو آن‌طور که خود اذعان می‌دارد، بسیار خریص و آزمند بوده و شاید از این جهت هرگز نمی‌توانسته به

آنچه در اختیارش بوده راضی باشد؛ اما مطالعه قصیده ای که ابیاتی از آن در ذیل ذکر می‌شود، روشن می‌سازد که ناصر بواقع در دوره ای از حیات دچار تنگدستی شده که این امر او را به ستوه آورده و ناچار با ثنا به درگاه پادشاه شده، اما به دنبال ناامیدی از مدد مادی شاه به اهل طبلسان و عمامه روی آورده، بدان امید که مانند آنها از دست جهل و فقر، در امان باشد؛ اما زمانی که در می‌یابد که مال و زهد این طایفه نیز، جز رشوه و ریا نیست به خلیفه فاطمی متوسل می‌شود و به قول خود با فرشتگان آشنا می‌گردد.

... پنداشتم که دهر چراگاه من شده ست تا خود ستوروار مر او را چرا شدم ...
 یک چند گاه داشت مرا زیر بند خویش که خوب حال و بازگهی بی نوا شدم ...
 وز رنج روزگار چو جانم ستوه گشت یک چند با ثنا به در پادشا شدم ...
 وز مال شاه و میر چو نومید شد دلم زی اهل طبلسان و عمامه و ردا شدم ...
 گفتم چو نامشان علما بود و حال خوب کز دست جهل و فقر چو ایشان رها شدم ...
 گفتم، چو رشوه بود و ریا مال و زهد شان ای کردگار باز به چه مبتلا شدم؟
 فریاد یافتم ز جفا و دهمای دیو چون در حریم قصر امام اللّوا شدم
 دانی که چون شدم چو ز دیوان گریختم؟ ناگاه بسا فرشتگان آشنا شدم

(دیوان: ۱۳۸-۱۳۹)

شاهد دیگر در اثبات این مطلب که شاعر از وضع معیشتی خود چندان راضی نبوده، عبارتی از آغاز سفرنامه است. آنجا که می‌گوید: «به گوشه ای رفتم و دو رکعت نماز بکردم و حاجت خواستم تا خدای، تبارک و تعالی، مرا توانگری حقیقی دهد». (ناصر خسرو، ۱: ۱۳۷۰) بدیهی است توانگری حقیقی می‌تواند معنای دیگری غیر از غنای مالی را به ذهن متبادر سازد؛ اما در بعضی نسخ سفرنامه، واژه «حقیقی» وجود ندارد (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: زیر نویس صفحه ۱) هانسبرگر نیز در کتاب خود در این باره چنین می‌نویسد: «واژه فارسی که او در تقاضای خود به کار می‌برد، توانگری است که در آن مفهوم قدرت و ثروت با هم تلفیق شده است» (هانسبرگر، ۸۳: ۱۳۸۰، نیز رک دشتی، ۱۶۹: ۱۳۶۲)



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

دل از علم او شد چو دریا مرا چو خوردم ز دریای او یک فخم

(دیوان: ۶۴ و ۶۳)

نکته قابل ذکر این است که مطالعات بعدی ناصر بیشتر در زمینه ادیان و مذاهب، کلام، فلسفه، ملل و نحل بوده و در موارد بسیار منظور شاعر از کسب علم در این دوران، علم دین است و آن هم دین اسماعیلی.

۵- شغل

ناصر خسرو، در دستگاه اداری حکومت غزنویان و سپس سلجوقیان خدمت می کرده و به کارهای دیوانی مشغول بوده و احتمالاً متصدی امور مالیاتی بوده است (هانسیرگر، ۱۳۸۰، ص ۱۹، نیز رک صفا، ۱۳۶۹: ۴۴۶) خود در سفرنامه می گوید: «من مردی دبیر پیشه بودم و از جمله متصرفان در اموال و اعمال سلطانی و به کارهای دیوانی مشغول بودم و مدتی در آن شغل مباشرت نموده، در میان اقران شهرتی یافته بودم» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۱).

۶- مذهب

درباره نوع مذهب شاعر در دوره مورد بحث، نظریات مختلفی وجود دارد. ابوانف معتقد است، ناصر خسرو شیعه مذهب بوده و پیش از آنکه سفر معروف خود را آغاز کند، در خراسان به مذهب اسماعیلی در آمده بوده؛ نامبرده برای اثبات نظر خود دلایلی آورده است؛ اما دکتر دبیر سیاقی عقیده دارد که گرایش ناصر به مذهب اسماعیلی، پیش از سفر مصر، امری قطعی نیست. برخی نیز بر این باورند که چون ناصر خسرو با دربار غزنویان و سلجوقیان ارتباط داشته و مذهب عام اهل خراسان در آن زمان تسنن بوده، او نیز در این دوره از زندگی، اهل سنت بوده است. (غلامرضایی، ۱۳۷۵: ۱۱-۱۰، نیز رک تقی زاده، ۱۳۷۹: ۱۱)

۷- موقعیت اجتماعی و درباری

ناصر بارها به حضور خود در دربار و جایگاه و منزلتی که نزد شاه و وزیر داشته، اشاره می کند. او هنوز به سن سی سالگی نرسیده بود که به درگاه پادشاه غزنوی راه یافت (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۸۷)

در جوانی در دربار محمود غزنوی و پسرش مسعود و مدتی نیز در دربار جعفری بیک برادر طغرل سلجوقی خدمت می‌کرد. (تقی زاده، ۱۳۷۹: ۱۱) به نظر می‌رسد ناصر خسرو در دربار غزنویان مخصوصاً مسعود از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بوده است (رک دشتی، ۱۳۶۲: ۱۶۸-۱۶۶)

دستم رسید بر مه اذیرا که هیچ وقت
پیش وزیر با خطر و حشمتم از انک
بی من قدح به دست نگیرد همی امیر
میرم همی خطاب کند «خواجه خطیر»
(دیوان: ۱۰۲)

همان ناصر من که خالی نبود
زمن مجلس میر و صدر وزیر
(دیوان: ۴۰۰)

بسی دیدم اجلال و اعزازها
ز خواجه ی جلیل و امیر اجل
(دیوان: ۴۶۱)

شاعر علاوه بر آن که در دربار از جایگاه رفیعی برخوردار بوده، در اجتماع نیز موقعیت نسبتاً مناسبی داشته و آن طور که خود می‌گوید، تا آن زمان که هنوز افسری از دین بر سر نهاده بود، هر بی افساری مطیع و بنده او بود و تا زمانی که هنوز سری پرخمار داشت، دیگران غمخوارش بودند و بر او شفقت می‌کردند و اینها همان اند که بعدها چون مار و کژدم او را می‌آزارند.

تا پرخمار بود سرم یگر
و اکنون که هوشیار شدم، بر من
مشفق بدند بر من و غمخواره
گشتند مار و کژدم جراره

(دیوان: ۲۹۷)

مرا تا بر سر از دین آمد افسر
رهی و بنده بد هر بی فساری

(دیوان: ۲۷۲)

۸- ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی

۸-۱- پیر عقلی بی خرد

دیوان ناصر خسرو، آکنده از ستایش خرد است؛ اما باید دانست خردی که مورد ستایش شاعر قرار گرفته، مطلق و مجرد نیست بلکه وسیله‌ای است برای دستیابی به علم و علم نیز وسیله‌ای برای رسیدن به معرفت، سپس ایمان آوردن به ذات صانع و در نهایت این ایمان باید

به اعتقاد به مذهبی که ناصر خسرو به آن معتقد است، منجر شود. (دستی، ۱۳۶۲: ۱۲۹). برای آشنایی بیشتر با معنای عقل در اندیشه ناصر خسرو رک مسکوب، ۱۳۷۱: ۱۱۳ به بعد) بنابراین، آن خردی که نفس سخنور شاعر در چهل و دو سالگی جوینده آن گشته، به همین معنی است.

پیموده شد از گنبد بر من چهل و دو جویان خرد گشت مرا نفس سخنور
(دیوان: ۵۰۸)

ناصر در بیتی، خود را از دریغ خوردن برگذر ایام جوانی بر حذر می دارد؛ چرا که در آن روزگار هنوز چشم خرد او باز نگردیده بوده است:

به جوانی چو نشد باز مرا چشم خرد شاید از هرگز بر روز جوانی ننوم
(دیوان: ۴۳۱)

بنابراین خرد در معنی مورد نظر ناصر خسرو آن است که او در جوانی از آن بی بهره بوده است و گرنه شاعر جوان بواسطه یاران خویش از آن عقل و خرد تدبیر گر در امور دنیوی بهره مند بوده است:

مرا بود حاصل ز یاران خویش به شخص جوان اندرون عقل پیر
(دیوان: ۴۰۱)

۲-۸- مردم آزاری از نسل اژدها

گرچه ناصر خسرو، گهگاه در دیوان به خطا و لغزش های خود اشاره می کند، با وجود این، چهره انسانی مردم آزار از او در اذهان ترسیم نمی شود و آنطور که خود می گوید فقط گاه گاهی مردم از او حذر می کنند گویی که از نژاد اژدها است.

بک چند پیشگاه همی دیدی در مجلس ملوک و سلاطینم
آزرده این و آن به حذر از من گفتی مگر نژاده تنیم
(دیوان: ۱۳۵)

۳-۸- حریصی جهانگرد

شاعر بارها اذعان می کند که در دوره ای از حیات، شخصی بسیار حریص و آزمند بوده است:

بسی رفتم پس از اندر این پیرو زه گون پشکم کم آمد عمر و نامد مایه آزو آرزو را کم
(دیوان: ۷۹)

اسپ آرت سوی بدبختی برد
 زمین بخت بد فرو نه زمین عقلا
 من بر این مرکب فراوان تاختم
 گرد عالم گه یمین و گه شمال
 زمین سواری حاصلی نامد مرا
 جز که تشنه ی محنت و گرد ملال

(دیوان: ۷۳)

شاعر در قصیده ای می‌گوید زمانی که دهر او را بر مرکب سرکش طمع نشانده بوده، حکیمی او را دیده و به دلالت او موفق شده با افسار عقل این مرکب را رام سازد. با توجه به ابیات بعدی قصیده، به نظر می‌رسد مراد او از این حکیم خلیفه فاطمی «مستنصر» باشد. اگر این حدس درست باشد، بیانگر این حقیقت است که ناصر، زمانی که خدمت ابن خلیفه رسیده، هنوز گرفتار دیو حرص و طمع بوده است.

مرا دید بر مرکبی تند و سرکش
 حکیمی کریمی امامی هماسی
 چرا گفت کاین را لگامی نسازی
 که با آن ازو نیز نباید دلامی
 زهرکس بجستم فساری و قیدی
 بهر رابضی نیز دادم پیامی
 نشد نرم و ناسود تا برنکردم
 به سربر مر او را ز عقل اوستامی
 کنون هر حکیمی به اندیشه گوید
 که هرگز ندیدم چنین نرم و رامی
 طمع بود آنکه م همی تاخت هر سو
 شب و روز با من همی زد لظامی

(دیوان: ۲۱۵)

ناصر خدا را سپاس می‌گوید که این خصلت ناپسند در کهنسالی در او رو به کاستی نهاده است:

صد شکر خداوند را که آزم
 کم شد چو فزون شد شمار سالم

(دیوان: ۳۲۳)

۴-۸- معتقد به باورهای رایج میان مردم

واقعیت این است که آنچه ناصر خسرو در ابتدای سفرنامه، راجع به خود به رشته تحریر در آورده است، اگر چه چند سطری بیش نیست، اما بسیاری از زوایای فکری و شخصیتی شاعر را آشکار می‌سازد از جمله آنجا که می‌گوید: «در آن روز قران راس و مشتری بود- گویند که هر حاجت که در آن روز خواهند باری، تعالی و تقدس، روا کند- به گوشه ای رفتم و دو رکعت نماز بکردم و حاجت خواستم ...» (ناصر خسرو، ۱: ۱۳۷۰) مبین آنست که ناصر به باوری که

میان مردم شایع بوده، اعتقاد داشته است هر چند امکان داشته آن خرافه ای بیش نباشد. ادامه مطلب نیز می‌تواند موید این مدعا باشد.

«... هنوز بدو نداده بودم که او همان شعر بعینه آغاز کرد. آن حال به فال نیک گرفتم و با خود گفتم: خدای، تبارک و تعالی، حاجت مرا روا کرد.» (همان: ۱ و ۲)

۵-۸- شافلی خفته در آغوش روزگار

ناصر بارها در دیوان از این که در جوانی در غفلت و بی خبری به سر می برده و روزگار او را فریفته و شکار خود ساخته بوده، یاد کرده است. طبق گفته های او، عامل بیدار کننده او از این غفلت، آشنایی با امام و حکیمی در قاهره بوده است.

ای گشت زمان زمن چه می خواهی؟
نیزم مفروش زرق و روباهی...
من برره این جهان همی رفتم
از مکر و فریب و غدر تو ساهی
(دیوان: ۱۰۵)

زیرا که جهان چو این و آن را
یک چند گرفته بدشکارم
من خفته به جهل و او همی بردی
بسان از گرفته در کنارم
(دیوان: ۱۷۲)

بر من ازیمن پیش روا کرده بود
همچو بر این قافله دنیا دلام
از پس خویشم چو شتر می کشید
چشم به کوبین و گرفته زمام
منش ندیدم نه بر ستم ازو
جز به بزرگی و جلال امام
(دیوان: ۳۹۲)

مراد از امام در بیت اخیر، مستنصر بالله است که چند بیت بعد از او نام برده است. در ابیات زیر نیز شاعر به فریب خوردگی خود اشاره کرده، از آگاه کننده خود با عنوان «بزرگ حکیمی به قاهره» یاد می کند که ممکن است منظور از آن «موید فی الدین» (حجت جزیره فارس) و یا «مستنصر» خلیفه فاطمی باشد.

با بسی قرار دهر مجبو ای پسر قرار
عمرت مده به باد به افسوس و قرقه ...
من زرق او خریدم و خوردم به روی او
زاد عزیز خویش و تهی کرد توبره

آخر به قهر او خبرم داد، همچنین از مکر او، بزرگ حکیمی به قاهره
(دیوان: ۲۶۹)

۶-۸- حقیقت جویی برهان و لب

بسیاری از محققانی که راجع به ناصر خسرو سخن گفته اند، او را دارای ذهنی جستجوگر و کنجکاو دانسته اند. علی دشتی معتقد است در کالبد ناصر، جانی بی قرار نهفته بوده که او را در جوانی به سوی کسب دانش و معرفت کشانده و چون این مکتسبات او را قانع نساخته، به سیر و سیاحت پرداخته، با مذاهب گوناگون آشنا شده و با پیروان آنها به بحث نشسته است. در سن رشد و پختگی، این جویندگی در او فزونی گرفته و باعث شده او نسبت به معتقدات رسمی زمان خود دچار شک و تردید گردد. (دشتی، ۱۳۶۴: ۸-۱۷۷ نیز رک درگاهی، ۱۳۷۸: ۱۱)

ناصر حقیقت جویی تقلید ناپذیر است. ادعاهای پوچ و بی معنی در نظر او ارزشی ندارد. او بدون برهان، مطلبی را نمی پذیرد. در نظر ناصر، فضیلت انسان در آن است که اهل چون و چرا باشد (دزفولیان، ۱۳۷۵: ۵). خود نیز در موارد متعدد به این ویژگی ها اشاره کرده است. به سبب آنکه ما در این مقاله، دوران نخست زندگی شاعر را مورد بررسی قرار می دهیم و در بسیاری از اشعاری که به عنوان شاهد مدعا گرد آورده ایم، زمان دقیقی را نمی توان متصور شد. در این مورد تنها به ذکر یک نمونه اکتفا می کنیم:

وز من بشنو نیک که من همچو تو بودم	اندر ره دین عاجز و بسی توشه ورهبر
بسیار گشادند به پیشم در دعوی	دعوی ها چون کوه و معانش کم از در
بی برهان دعوی به سوی مرد خردمند	مانده مرغی است که او را نیبود پر...
تقلید نپذیرفتم و بر «خبرنا» هیچ	نگشاد دلم گوش و نه دستم سر مجبر

(دیوان: ۱۳۳)

تأمل در رویای معروف ناصر خسرو نیز در اینجا خالی از فایده نیست. در این رویا، ناصر هم استدلال می کند و هم استدلال شخص دیگری را می پذیرد. او در جواب کسی که در خواب او را از شرابخواری باز می دارد، دلیل عقلی می آورد که حکما جز این چیزی دیگر برای رفع اندوه دنیا نتوانستند ساخت و مخاطب او نیز با استدلال به او می گوید چگونه امکان دارد چیزی که باعث زایل شدن خرد می گردد، منشأ خیر باشد و همین استدلال ناصر را قانع می سازد. (رک

دشتی، ۱۳۶۲: ۴-۱۶۳) ادامه رویا نیز جویندگی ناصر را تأیید می‌کند. «گفتم که: من این از کجا آرم؟ گفت: جوینده یا بنده بود» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۲)

۷-۸- فراخ‌امیدی دراز امل

ابیات زیر، بیانگر آن است که ناصر در جوانی، آرزوهای دور و درازی در سر می‌پرورانده است؛ شاید از این موضوع بتوان به حسن کمال‌جویی نهفته در وجود او پی برد.

مرا ای پسر عمر کوتاه کرد فراخی امید و درازی امل
(دیوان: ۴۶۱)

فکند پهن بساطی به زیر پای نشاط به عمر کوتاه خود در دراز کرده امل
(دیوان: ۱۹۲)

۸-۸- مؤمنی سهل‌انگار

دکتر دبیر سیاقی در مقدمه خود بر سفرنامه چنین می‌نویسد: «شک نیست که ناصر خسرو مردی معتقد و مؤمن و راستگوست و در همه عمر نیز قطعاً چنین بوده است» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰، مقدمه: ۲۶)

علی دشتی نیز معتقد است ناصر «ذاتاً و بالفطره متدین است» (دشتی، ۱۳۶۲: ۴-۱۶۳) و روی آوردن او به منکری چون باده‌نوشی را ناشی از تسامح و همرنگ جماعت شدن میداند؛ (همان: ۴-۱۶۳) اما اعترافات شاعر، حاکی از آن است که او در جوانی نسبت به برخی دستورات دینی بی‌توجه بوده، حرام‌خواری می‌کرده، به یتیمان و فقیران کمک نمی‌کرده، زکات نمی‌پرداخته، اهل فساد بوده و حب دنیا او را از دین دور ساخته بوده است.

حرام را چو ندانستمی همی زحلال چو سرو قامت من در حریر بود و حلال...
دوان به سوی من از هر سوی حلال و حرام چو سیل تیره و پرخس به پستی از سرتل
(دیوان: ۱۹۲)

یک سال برگذشت که زی تو نیافت بار خویش تو آن یتیم و نه همسایه ت آن فقیر
اندر محال و هزل زبانت دراز بود و اندر زکات دست و انگشتکان قصیر...
دین را طلب نکردی و دنیا زدست شد همچون سپوس ترنه خمیری و نه فطیر

دنیات دور کرد ز دین، وین مثل تر است کز شعر باز داشت تر اجستن شعر
(دیوان: ۱۰۲ و ۱۰۳)

و زمن بشنو نیک که من همچو تو بودم اندر ره دین عاجز و بی توشه و رهبر
(دیوان: ۱۳۳)

شاعر به جهت پاک طینتی و صداقت به کوتاهی و بی توجهی خود در امر دین اعتراف می‌کند؛ و گرنه، چه بسیارند آنها که مدعی تقوا و دینداری هستند و یا دست کم متهم به بی دینی نیستند ولی آنچه که ناصر، خود را بدانها سرزنش می‌کند، در آنها دیده می‌شود. از عبارتهایی از سفرنامه نیز می‌توان به رابطه قلبی ناصر با خداوند پی برد: «به گوشه ای رفتم و دو رکعت نماز بکردم و حاجت خواستم تا خدای، تبارک و تعالی، مرا توانگری حقیقی دهد» (ناصر خسرو، ۱: ۱۳۷۰) در اینجا، نشانی از ریا و تظاهر دیده نمی‌شود. ناصر خسرو، به گوشه ای دور از چشم دیگران می‌رود تا با خدایش راز و نیاز کند و هم از او حاجت می‌خواهد نه از سلطان سلجوقی. این موضوع، مربوط به زمانی است که شاعر هنوز، برای دیدن خواب معروف خود، رهسپار جوزجانان نشده است. در موارد بسیار دیگر نیز در سفرنامه شاهد ارتباط روحی و معنوی ناصر با خداوند هستیم که چون به دوره مورد بحث ما مربوط نمی‌شود، از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

۹-۸- فاسدی گنهگار

ناصر در مواردی به فساد و آلودگی خود و ارتکاب اعمال ناشایست در جوانی، اعتراف می‌کند. اما دقیقاً دانسته نیست که منظور او از این فساد و گناه و اعمال زشت چیست، آیا مراد همان عیاشی، باده نوشی، مردم آزاری و حرام خواری هاست یا چیزهایی دیگر؟

آن کردی از فساد که گریادت آید آن رویت سیاه گردد و تیره شود ضمیر
(دیوان: ۱۰۲)

تا صورت نکوبود افعال زشت کردی پس فعل را نکو کن اکنون که زشت گشتی
(دیوان: ۳۶۵)

پیش خردمند شدم داد خواه از تن خوشخوار گنه کار خویش
(دیوان: ۱۷۸)

۱۰-۸- خوش اقبالی که دنیا به کام اوست

شاعر در قصیده ای که مطلع آن با ناله از صغیر و کبیر اهل خراسان آغاز می گردد، پس از شکوه از تنهایی و رمیده شدن خویش و بیگانه از او، به افتخارات گذشته و منزلت پیشین خود در دربار شاهان اشاره کرده، به شیوه ای تمثیل گونه اظهار می دارد که بخت و اقبالی که از آن برخوردار بوده، همه جا به یاری او می شتافته است.

همان ناصر من که خالی نبود زمن مجلس میر و صدر و زیر ...
اگر سیر گشتم همی بشکفید به اقبال من نرگس از تخم سیر

(دیوان: ۴۰۰ و ۴۰۱)

بیت زیر نیز، بیانگر آن است که در جوانی، دنیا به کام شاعر بوده است:
به طبع رفت به زیرم همی جهان جهان چو خوش لگام یکی اسب تیز رو بمثل
(دیوان: ۱۹۲)

۹- سرگرمی ها

۱-۹- باده گساری

شاعر در آغاز سفرنامه و بارها در دیوان به باده نوشی خود اشاره می کند. به نظر می رسد گاه برای عیاشی و خوشگذرانی و گاه برای تسکین آلام درونی خود به این کار دست می زده است. در کتاب «ناصر خسرو و اسماعیلیان» آمده است: «باید پنداشت که خرابی خراسان در سالهای اول حکومت سلجوقیان، ناتوانی آنان در استقرار نظم، و بی فرهنگی این قوم، ناصر خسرو را که در چهل سالگی مردی دانشمند و به اغلب مکاتب فلسفی و دینی آشنا و خود از درباریان غزنوی بوده و شکوه و جلال دربار آن سلسله را همیشه به خاطر داشته، چنان از زندگی بیزار کرده که خود را به دامان باده نوشی و مستی انداخته است». (برتلس، ۱۳۴۶: ۱۷۶)

ناصر، در آغاز سفرنامه، در جواب آن کس که در عالم رویا، راجع به شرابخواری با او صحبت می کند می گوید: «حکما جز این چیزی نتوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۲)

علی دشتی معتقد است شاعر «از راه مسامحه و در نتیجه معاشرت با یاران، به باده گساری روی آورده است». (دشتی، ۱۳۶۲: ۱۶۳) اینک ابیاتی شاهد بر باده نوشی های ناصر خسرو:

چون خر به سبزه رفته به نوروز و در خزان در زیر رز خزان شده با کوزه عصیر
(دیوان: ۱۰۲)

پنداشتم که دهر چراگاه من شده ست تا خود ستور وار مر او را چرا شدم
گرجور کرد، باز دگربساره سوی او میخواره وار از پس هیهای ها شدم
(دیوان: ۱۳۸)

۹-۲- پرداختن به خوب چهارگان

گاهی ز درد عشق پس خوب چهارگان گاهی ز حرص مال پس کیمیا شدم
(دیوان: ۱۳۸)

و آن یار جفت جوی به گرد تو پوی پوی با جعد همچو قیر و دمیده درو عبیر
(دیوان: ۱۰۲)

این ابیات سروده همان شاعری است که «از عشق بیزار و از غزل گریزان است ... در تمام دوازده هزار بیت دیوان او، چاشنی عشق و نمک غزل نمی توان یافت». (دشتی، ۱۳۶۲: ۲۱)

۹-۳- مطالعه و سخن سرایی

همان گونه که قبلاً بیان گردید، ناصر خسرو در چهل سالگی، فردی دانشمند و آراسته به حلیه فضایل بوده، این امر، بین آن است که او همواره با کتاب سروکار داشته و مطالعه، یکی از مشغولیت های او در جوانی بوده است؛ همچنین ناصر، پیش از گرویدن به مذهب اسماعیلی نیز شعر می گفته، اما گویا این اشعار را که شامل هزل، هجو، مدح و یا غزل بوده از بین برده است. یکی دو قطعه و قصیده در نسخه تصحیح شده «مرحوم تقوی» از دیوان هست که در نسخه «مرحوم مینوی» و «دکتر محقق» دیده نمی شود و به علت معانی و مضامین خاصی که در آنهاست به نظر می رسد محصول دوران قبل از سفر مصر باشد (رک دشتی، ۱۳۶۲، ۹-۴۸ و ۱۶۸). نیز مسلمانان قبادیانی، ۱۳۷۸: ۹۹-۱۰۰)

ابیاتی که در زیر می آید، روشن می سازد که شاعر در جوانی از زبان فصیحی برخوردار بوده و الفاظ و معانی را در تصرف و اختیار داشته، اما از این قوه سخنوری، بیشتر در جهت هزل گویی و وصف زیبا رویان بهره می برده است.

گفتی که خلق نیست چومن نیز در جهان هم شاطر و ظریفم و هم شاعر و دبیر
معنی به خاطر در و الفاظ در دهان همچون قلم به دست من اندر شده است اسیر...
بر هزل وقف کرده زبان فصیح خویش بر شعر صرف کرده دل و خاطر منیر
(دیوان: ۱۰۲)

یک چند به زرق شعر گفتی بر شعر سیاه و چشم ازرق
(دیوان: ۴۵۱)

۴-۹- سفر

اشارات متعددی در سفرنامه و دیوان دیده می‌شود، حاکی از آن که ناصر خسرو پیش از سفر معروف خود، به سفرهای دیگری نیز رفته بوده است، از جمله در سفرنامه درباره «فوطه ای از صوف گوسفند» که در عربستان می‌بافتند، می‌گوید: «مثل آن نه به لهاوور دیده و نه به ملتان» و در جای دیگر از سفرنامه می‌گوید که: «در بلاد عرب و عجم و هند و ترک بوده»؛ برخی عبارت های کتاب «وجه دین» روشن می‌سازد که مسافرت ناصر به هند به منظور آشنایی با مذاهب مختلف محلی صورت گرفته است. (برتلس، ۱۳۴۶: ۱۷۳) نیز رک ناصر خسرو، ۱۳۸۴، مقدمه سیدحسن تقی زاده: ۱۴)

دکتر جلال متینی، بر این باور است که مقصود ناصر از مسافرتها و نشست و برخاست با اقوام مختلف، دست یابی به سرچشمه حقیقت بوده که سرانجام بر اثر خوابی که در جوزجانان می‌بیند، برای دست یافتن به حقیقتی که سالها در پی آن بوده، راهی مکه می‌شود. (یادنامه ناصر خسرو، مقاله دکتر جلال متینی: ۸-۴۶۷)

۵-۹- خوشگذرانی و زندگی ستورانه

شاعر بارها از خوشگذرانی ها و عیاشی های دوره جوانی یاد کرده است: باده نوشی و پرداختن به زیبا رویان، برخی از مشغولیت های او بوده که بدانها اشاره شد؛ علاوه بر آن، گوش سپردن به نوای موسیقی، پوشیدن لباس های زیبا و فاخر، توجه به تجملات در ساز و برگ دنیایی، برخی دیگر از اموری است که او را سرگرم می داشته است. ناصر خسرو، دشنام دهنده ای جسور و بی باک انا عادل و منصف است؛ او همچنان که دشمنان و مخالفان خویش

را بارها ستور نامیده، شخص خود را نیز به سبب طرز خاص زندگی و توجه بی اندازه به لذات حیوانی، به ستور تشبیه کرده است.

با ناز و بی نیاز به بیداری و به خواب بر تن حریر بودت و در گوش بانگ زیر

(دیوان: ۱۰۲)

آهو خجل ز مرکب رهوارم طاووس زشت پیش نمذ زینم

(دیوان: ۱۳۵)

ز اول چنانست بود گمان کاندر این جهان کاریت جز که خور نه قلیست و نه کنیر
از خورد و برد و رفتن بیهوده هرسویی اینند سال بود تنت چون ستورپیر

(دیوان: ۱۰۱)

پنداشتم که دهر چراگاه من شده ست تا خود ستوروار مر او را چرا شدم

(دیوان: ۱۳۸)

نتیجه

براساس آنچه گفته شد، تصویر مردی تنومند و جسیم، بلند بالا، با چهره ای با طراوت و زیبا، گونه هایی گلگون و گیسوانی سیاه در ذهن ترسیم می شود که جامه هایی فاخر بر تن دارد و با زبانی فصیح و سخنور و بهره مند از علوم متداول زمان خود، در دستگاه اداری حکومت غزنویان و سپس سلجوقیان به کارهای دیوانی مشغول است. در دربار، مخصوصاً نزد مسعود غزنوی از احترام فوق العاده ای برخوردار است و شاه، بی او پیاله بر نمی گیرد. با مردم کوچه و بازار نیز مشکلی ندارد و همه یار و غمخوار اویند. زندگی عادی و روزمره خود را با مطالعه، تفریح و خوشگذرانی، میگساری، پرداختن به زنان، سیر و سفر و سرودن شعر در مدح و هزل و وصف زیبا رویان سپری می کند. دنیا بر وفق مراد اوست. از نظر معیشتی نیز تا حدودی در رفاه است؛ اما در این زمینه گاه دچار مشکل می شود و زمانی بشدت تنگدست می گردد، به طوری که با ثنا به درگاه شاه روی می آورد ولی طرفی نمی بندد؛ سپس به اهل طبلسان و عمامه متوسل می شود تا از فقر و جهل در امان باشد؛ اما به مطلوب خود دست نمی یابد. او حریصی است دل باخته دنیا و آرزوهای دور و درازی در سر می پروراند. در زمینه مذهب، هم رنگ جماعت است و تعصب خاصی ندارد چندان در اجرای دستورات دینی خود را مقید نمی داند و در این مورد،

گاه سهل انگاری می‌کند. از مردم آزاری، حرام خواری و آلوده شدن به گناه، ابایی ندارد. به درماندگان اطراف خود نمی‌اندیشد و آنان را یاری نمی‌رساند؛ با وجود این، رابطه قلبی او با خداوند محفوظ است. دارای روحی حساس و ناآرام و ذهنی کنجکاو و جستجوگر است. اهل استدلال است و هیچ چیز را بی دلیل نمی‌پذیرد. پرسش‌هایی در ذهنش نقش می‌بندد و او را به تفکر وا می‌دارد. برای یافتن پاسخ‌ها، گاه به سفر می‌رود. هرچه به دوران میانسالی نزدیکتر می‌شود، حس جستجوگری در او فزونی می‌یابد. تغییر اوضاع و روی کارآمدن سلجوقیان، بکلی ذهن او را آشفته می‌سازد. در دربار امیر سلجوقی، موقعیت پیشین را ندارد. برخورد نامناسب خان سلجوقی و بی‌اعتنایی‌های او به همراه اوضاع بد اجتماعی، او را بیشتر به تفکر وا می‌دارد به طوری که دچار بحران‌های روحی شده، گاه برای تسکین خود می‌گساری می‌کند. هرچه بیشتر می‌گذرد اوضاع او دگرگون‌تر می‌شود، آن گونه که در معتقدات مذهبی خود و مردم اطرافش دچار شک و تردید می‌گردد. او در جستجوی حقیقت است و همه چیز برای یک تحول درونی و آغاز یک زندگی جدید مهیا می‌شود تا بالاخره با دیدن خوابی سهمگین که انعکاس اتفاقات نفسانی اوست وارد مرحله دیگری از جیات خود می‌گردد.

منابع

- ۱- برنلس، آی. (۱۳۴۶) ناصر خسرو و اسماعیلیان. ترجمه آرین پور. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲- تقی زاده، سیدحسین (۱۳۷۹) تحقیقی در احوال ناصر خسرو قبادیانی. به کوشش عزیزا... علیزاده. چاپ اول. تهران: انتشارات فردوس.
- ۳- درگاهی، محمود (۱۳۷۸) سرود بیداری. چاپ اول. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۴- دزفولیان، کاظم (۱۳۷۵) در لفظ دری. چاپ اول. تهران: انتشارات طلایه.
- ۵- دشتی، علی (۱۳۶۲) تصویری از ناصر خسرو. به کوشش مهدی ماحوزی. تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۰) با کاروان حله. چاپ ششم. تهران: انتشارات علمی.
- ۷- صفا، ذبیح... (۱۳۶۹) تاریخ ادبیات ایران. چاپ دهم. تهران: انتشارات فردوس.
- ۸- ظاهری مبارکه، غلام محمد (۱۳۸۲) برگزیده قصاید ناصر خسرو. چاپ اول. تهران: انتشارات سمت.
- ۹- غلامرضایی، محمد (۱۳۷۵) برگزیده اشعار ناصر خسرو. تهران: انتشارات جامی.
- ۱۰- محقق، مهدی (۱۳۷۴) تحلیل اشعار ناصر خسرو. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۱- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۱) چند گفتار در فرهنگ ایران. چاپ اول. تهران: انتشارات چشم و چراغ.
- ۱۲- مسلمانیان قبادیانی، رحیم (۱۳۷۸) پاره سمرقند. چاپ اول. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۳- ناصر خسرو (۱۳۷۰) دیوان اشعار. تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۴- ————— (۱۳۸۴) دیوان اشعار. با مقدمه سیدحسین تقی زاده. چاپ چهارم. تهران: انتشارات نگاه.
- ۱۵- ————— (۱۳۷۰) سفرنامه. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: انتشارات زوار.
- ۱۶- هانسبرگر، آلیس سی (۱۳۸۰) ناصر خسرو، لعل بدخشان. ترجمه فریدون بدره ای. تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.
- ۱۷- بی نام (۱۳۵۵) یادنامه ناصر خسرو. مشهد: دانشگاه مشهد.